

سوسیالیسم و کلیساها

روزالوکزامبورگ



Rosa Luxemburg

این جزوه، نخستین بار در سال ۱۹۰۵ از طرف حزب سوسیال دموکرات لهستان انتشار یافت. جاب روسی آن در سال ۱۹۲۰ در مسکو انجام گرفت و در سال ۱۹۳۷ حزب سوسیالیست فرانسه آن را به زبان فرانسه انتشار داد. سپس، جوان پونتو Juan Punto، این جزوه را از فرانسوی به انگلیسی برگرداند و نخستین چاپ انگلیسی توسط مجله سوسیالیست ریویو review Socialist، در بیرمنگام صورت گرفت. رساله حاضر از روی متن انگلیسی زیر به فارسی ترجمه شده است:

Rosa Luxemburg,

SOCIALISM AND THE CHURCHES, 1905

Merlin Press, London, July 1972

از لحظه‌ای که کارگران کشور ما (لهستان و روسیه، مبارزه شجاعانه‌ای را در برابر دولت ترازوی و استثمارگران سرمایه‌دار آغاز کردند، ما بیش از پیش متوجه شدیم کشیشان در موعظه‌هایشان علیه کارگران مبارز، موضع می‌گیرند. روحانیت با حدت و شدت فوق‌العاده‌ای به جنگ با سوسیالیست‌ها برخاسته است و می‌کوشد بهر وسیله آنان را در چشم کارگران پائین بیاورد. مؤمنانی که یکشنبه‌ها و اعیاد به کلیسا می‌روند، بجای شنیدن موعظه و کسب فیض مذهبی، ناگزیرند بیش از پیش، به يك سخنرانی سیاسی تند و يك ادعای نامعتمد علیه سوسیالیسم گوش بدهند. کشیشان بجای آرامش بخشیدن به مردمی که لبریز از اندوه و خسته از زندگی سخت هستند و نیز خطاب به مردمی که با ایمان به مسیحیت، به کلیسا می‌روند، کارگران اعتصابی و مخالفان دولت را تکفیر می‌کنند؛ اضافه بر این، آنان کارگران را موعظه می‌کنند که تهیدستی و بیداد را با فروتنی و بردباری تحمل کنند. آنان منبر و کلیسا را به‌مکانی برای تبلیغات سیاسی تبدیل کرده‌اند.

کارگران می‌توانند بسادگی خود را قانع سازند که مبارزه روحانیت علیه سوسیال دموکرات‌ها بهیچ‌رویی به تحريك دومی صورت نگرفته است. سوسیال دموکرات‌ها در برابر خود این هدف را قرار داده‌اند که برای مبارزه علیه سرمایه،

با معارب دیگر در برابر استثمارکنندگان که تا آخرین قطره خون رحمتکشان را در زیر فشار می‌مکند؛ نیز در مبارزه با دولت تراری، که مردم را به‌گروگان گرفته است، کارگران را گرد هم آورند و سازمان دهند اما سوسیال دموکراتها هرگز کارگران را به‌حسب علیه روحانیون، با تلاش برای مداخله در اعتقادات مذهبی نمی‌کشاند؛ ایداً! سوسیال دموکراتها، در سراسر جهان و در کشور ماضور و عقاید شخصی را محترم می‌شمارند. هرکس می‌تواند آنچه را که به‌آن ایمان دارد و آن عقایدی را که بنظرش سعادت وی را تضمین می‌کند، نگاه دارد. هیچکس حق ندارد عقیده مذهبی ویره دیگران را مورد حمله و پیگرد قرار دهد. این حیرت است که سوسیالیست‌ها به‌آن فکر می‌کنند و از جمله به‌این علت است که سوسیالیست‌ها همه افرادی را که علیه رژیم تزاری مبارزه می‌کنند، بسیج و از آنان پشتیبانی می‌کنند، ریمی که آزادی‌های انسان‌ها را پیوسته نقض می‌کند و کاتولیک‌ها، کاتولیک‌های روسی، یهودیان، موآوران و آزادفکران را مورد شکنجه و آزار قرار می‌دهد. در حقیقت این سوسیال دموکراتها هستند که با قدرت هر چه تعاضد به‌جانب‌داری از آزادی وجدان بیا خاسته‌اند. بنابراین، بنظر می‌رسد که روحانیت باید به‌سوسیال دموکراتها که سعی دارند زحمتکشان را بیدار سازند، دست یاری بدهد. اگر ما امورش‌هایی را که سوسیالیست‌ها در اختیار طبقه کارگر می‌گذارند بدرستی دریابیم، تنفر روحانیت از آنان باز هم غیرقابل فهم‌تر می‌شود.

سوسیال دموکراتها می‌خواهند به‌استثمار اغنیا از زحمتکشان پایان دهند. می‌توان به‌این فکر افتاد که خدمه کلیسا باید نخستین کسانی باشند که انجام این وظیفه را برای سوسیال دموکراتها سهولت بخشند. مگر عیسی مسیح (که کشیشان خدمتش را می‌کنند) نمی‌آموخت که: «عبور شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از ورود يك ثروتمند به‌قلمرو بهشت.» سوسیال دموکراتها تلاش می‌کنند در تمام کشورها رژیم‌های اجتماعی‌ای براساس برابری، آزادی و برادری همه شهروندان بر سر کار آورند. اگر روحانیون واقعاً آرزو دارند که

صل «همسایه‌ها را ماسه خود دوست بدار» در زندگی واقعی مصداق پیدا کند. چرا با اشتیاق از تبلیغات سوسیال دموکراتها استقبال می‌کنند، سوسیال دموکراتها با فشاره سخت، با امورس و سارماں دادن مردم، تلاش می‌کنند آنها را از حالت لگدمال‌شده‌ای که در آن قرار دارند، بیرون بکشند و آینده بهتری به فرزندانشان تقدیم کنند. همه تصدیق می‌کنند که در این مورد، روحانیون باید از سوسیال دموکراتها قدردانی کنند چرا که آنان ضعیفان را مورد حمایت خود قرار می‌دهند و مگر نه این است که عیسی مسیح نیز می‌گوید: «کاری که برای فقرا کنی، برای من کرده‌ای»؟

با اینحال ما می‌بینیم که این روحانیون از سویی سوسیال دموکراتها را تکفیر می‌کنند و مورد آزار قرار می‌دهند، و از طرف دیگر به کارگران فرمان می‌دهند که صبورانه فشار را تحمل کنند، به این معنی که با شکیبایی بخود اجازه بدهند که بوسیله سرمایه‌داران استثمار شوند. این روحانیون، سوسیال دموکراتها را به باد حمله می‌گیرند و کارگران را موعظه می‌کنند که در برابر اربابان، «انقلاب» نکنند، بلکه با فرمانبرداری، تسلیم فشار دولتی شوند که مردم بی‌دفاع را می‌کشد، میلیونها کارگر را به کشتارگاه مهیب جنگ می‌فرستد و کاتولیک‌ها و کاتولیک‌های روسی و «مومنان قدیمی» را مورد شکنجه و آزار قرار می‌دهد. بدین ترتیب روحانیونی که خود را به سخنگوی ثروتمندان و مدافع استثمار تبدیل سازند خویشان را در تضاد آشکاری با آئین مسیحیت قرار می‌دهند. اسقف‌ها و کشیش‌ها، مبلغان آموزش مسیحیت نیستند، بلکه ستایشگران «گوساله طلایی» و «تازیانه» ای هستند که بر بدن فقیر و بی‌دفاع فرود می‌آید.

و این را هر کسی می‌داند که چگونه کشیشان خود از کارگر بهره می‌برند و به مناسبت ازدواج، آئین غسل تعمید و نامگذاری و تدفین از او پول می‌گیرند. چندین بار اتفاق افتاده است که يك کشیش برای بجای آوردن مراسم دعا بر بستر يك انسان فرا خوانده شده اما قبل از دریافت «انعام» از رفتن خودداری

کرده است؟ و کارگر با ناامیدی از خانه بیرون رفته است تا آخرین دارایی اش را بفروشد یا به گرو بگذارد، تا اینکه بتواند به خویشاوندش دلداری مذهبی بدهد.

این واقعیت دارد که ما با نوع دیگری از مردان کلیسا نیز برخورد می‌کنیم. کسانی وجود دارند که سرشار از خوبی و مهربانی‌اند و در جستجوی پول نیستند؛ اینها همواره برای کمک به فقیر آماده‌اند. اما باید تصدیق کنیم که اینها واقعاً استثنائی‌اند و آنها را باید مانند زاغ سفید تلقی کرد. اکثر کشیشان، در برابر اغنیاء و قدرتمندان با تعظیم و تکریم و چهره‌های گشاده، برای هر تباهی و نابکاری آنان، به آرامی طلب بخشش می‌کنند. اما رفتار روحانیون با کارگران، کاملاً برعکس است؛ کشیشان بدون ترحم، تنها بدوشیدن آنان فکر می‌کنند؛ آنها در موعظه‌های غیرمنصفانه، «آزمندی» کارگران را محکوم می‌سازند، در حالی که این رحمت‌کشان تنها در برابر زورگویی‌های سرمایه‌داری از خود دفاع می‌کنند. تضاد خیره‌کننده میان کنش‌های روحانیت و آموزشهای مسیحیت، باید هر کس را به اندیشه وادارد. کارگران در شگفت‌اند که چه چیز سبب شده است که طبقه کارگر در مبارزه رهایی‌بخش خویش، در میان خدمتگزاران کلیسا، دشمن و نه دوست و متحد، بیابد. چگونه شد که کلیسا بجای اینکه پناهگاه استثمارشدگان باشد، نقش دفاع از ثروت و ستم خونین را برعهده می‌گیرد؟ برای شناخت این پدیده شگفت، کافی است تاریخ کلیسا، و تحولی را که در طی سده‌های قبل پشت سر گذاشته است، مرور و بررسی کنیم.

۲

سوسیال دموکراتها می‌خواهند دولت «کمونیسم» را بر سر کار بیاورند؛ این اساساً چیزی است که روحانیت مخالف آنست. در آغاز، این نکته شایان توجه است که کشیشان امروزی که با «کمونیسم» مبارزه می‌کنند، در واقع

دو زابلوکزامبورگ ۹

نخستین رسولان مسیحی را محکوم می‌سازند چرا که اینان جز کمونیست‌هایی سرسخت چیزی نبودند.

آنگونه که معروف است، آئین مسیحیت در رم باستان و در دوران سقوط امپراتوری‌ای که در گذشته غنی و نیرومند بود و در منطقه‌ای که امروز از کشورهای ایتالیا و اسپانیا، بخشی از فرانسه، قسمتی از ترکیه، فلسطین و دیگر سرزمین‌ها تشکیل شده است، گسترش یافت. دولت رم، در زمان میلاد عیسی مسیح، شباهت بسیاری با دولت روسیه تزاری داشت. در آنجا، از یک طرف مشتی ثروتمند در بیکارگی بسر می‌بردند و از همه گونه تفریح و خوشگذرانی بهره می‌گرفتند؛ بالاتر از همه یک دولت مستبد متکی به ظلم و فساد، ستمی شرم‌آور را بکار می‌برد. تمام امپراتوری رم در بی‌نظمی کامل فرو رفته بود، و گرداگردش را دشمنان خارجی محاصره کرده بودند؛ تشکیلات نظامی لجام‌گسیخته، بیرحمانه قدرتش را بر توده مردم فقیر اعمال می‌کرد؛ حومه شهرها بایر و زمینها بدون استفاده رها شده بود؛ شهرها، بویژه رم مرکز امپراتوری، لبریز از فقیران مصیبت‌زده‌ای بود که چشمانشان را مالا مال از نفرت، بر قصرهای ثروتمندان می‌گشودند؛ مردم بدون نان، بدون پناه، بدون لباس، بدون امید بودند و امکان‌هایی از فقر را نداشتند.

تنها يك اختلاف میان رم، در حال سقوط و امپراتوری تزار وجود دارد؛ رم چیزی از سرمایه‌داری نمی‌دانست و صنایع سنگین هم نداشت. در آن زمان بردگی، نظم پذیرفته شده امور در رم بود. خانواده‌های نجباء، ثروتمندان، پولداران با بکار گماردن بردگانی که جنگ برایشان به‌ارمغان آورده بود، به‌همه نیازهای خویش پاسخ می‌گفتند. به‌مرور زمان، این ثروتمندان، با بشلاق بستن دهقانان رمی که روی زمین‌هایشان کار می‌کردند، تقریباً به‌همه استانهای ایتالیا، دست‌اندازی کردند. آنها هم‌زمان با ضبط محصول همه استانهای فتح شده بعنوان خراج و بدون پرداخت هیچ‌گونه هزینه، از این راه در جهت توسعه دولتهای خویش سود می‌بردند، مزارع، تاکستانها، چراگاه‌ها و باغ‌های

بربار عظیم میوه را توسط قشون‌های بردگان، و زیر شلاق مباشران، به‌زیر کشت در می‌آوردند. مردم بی‌زمین و نان روستا، از همه استانها به‌مرکز هجوم می‌بردند. اما در آنجا هم از نظر کسب معاش وضع بهتری نداشتند، چرا که همه امور بدست بردگان انجام می‌شد. به‌این ترتیب، در رم ارتش بی‌شماری از آنان که هیچ چیز نداشتند، یعنی «پرولتاریا» بتدریج شکل گرفت که امکان فروش نیروی کار خود را نیز نداشتند. به‌این ترتیب پرولتاریایی که از حاشیه شهرها می‌آمدند، نمی‌توانستند مانند امروز، جذب کارگاههای صنعتی شوند؛ آنان قربانیان فقری چاره‌ناپذیر شدند و به‌گذاری افتادند. این توده گرسنه و بی‌کار مردم، حاشیه‌ها و فضاهای خالی و خیابانهای رم را لبریز از جمعیت می‌کردند و خطری دایمی را برای دولت و طبقه دارا، بوجود می‌آوردند. بنابراین، دولت ناچار از آن شد که بسود خویش از فقرا دستگیری کند. دولت، هر چند یکبار در میان پرولتاریا غله و دیگر مواد غذایی که در انبارهایش ذخیره داشت، توزیع می‌کرد. بعلاوه، بدین منظور که مردم سختی‌هایشان را ازیاد ببرند، دولت نمایش‌های رایگان سیرک ترتیب می‌داد. بخلاف پرولتاریای زمان ما که با کار خویش همه جامعه را در حمایت خویش دارد، پرولتاریای رم با تکیه بر صدقه به‌حیاتش ادامه می‌داد.

این بردگان نگویند بخت بودند که برای جامعه رم کار می‌کردند و با آنان مانند چارپایان رفتار می‌شد. در این هرج و مرج فقر و ذلت، مشتی اشراف رم، وقت‌شان را به‌عباشی و هرزگی می‌گذرانند. راه خروجی از این شرایط مهیب اجتماعی وجود نداشت. پرولتاریا می‌گریزد و گاه به‌گاه تهدید به‌قیام انقلابی می‌کرد، اما طبقه‌ای از گدایان، که با تکه نان‌های پسمانده سفره اغنیا می‌زیستند، نمی‌توانستند نظم اجتماعی نوینی برقرار کنند. بعلاوه، بردگانی که با کارشان جامعه را استوار نگاه می‌داشتند، چنان زیر یوغ اسارت لگدکوب، پراکنده و در هم شکسته شده بودند، و با آنها آنچنان مانند چارپایان رفتار می‌شد و آنقدر جدا از دیگر طبقات می‌زیستند که قادر به‌تغییر

شکل جامعه نبودند. آنان اغلب در برابر اربابانشان سر به شورش بر می داشتند، تلاش می کردند با جنگ های خونین خود را آزاد سازند، اما هر بار ارتش رم این طغیان ها را سرکوب و هزاران برده را قتل عام می کرد و آنان را به صلیب می کشید.

در این جامعه سرکوب شده که راهی برای رهایی مردم از این وضعیت فاجعه آمیز و امیدی برای زندگی بهتر وجود نداشت، بیچارگان به بهشت متوسل می شدند تا راه نجات را در آن مکان جست و جو کنند. آئین مسیحیت، بعنوان يك كمر بند نجات، يك تسلا و يك دلگرمی، برای این موجودات نگون بخت، بوجود آمد، و از همان آغاز مذهب پرولتاریای رم شد. نخستین مسیحیان، در مطابقت با وضعیت مادی مردان متعلق به این طبقه، تقاضای دارایی مشترك، یا کمونیسم را مطرح کردند. چه چیز می توانست طبیعی تر از این باشد؟ مردم از داشتن وسایل گذران معاش محروم بودند و از فقر تلف می شدند. آئینی که از مردم دفاع می کرد خواستار آن بود که ثروتمندان باید با فقرا سهیم شوند، ثروتها باید از آن همگان باشد و نه متعلق به مستی افراد ممتاز؛ مذهبی که برابری همه انسانها را موعظه می کرد، می بایست پیروزی بزرگی بدست می آورد. هر چند این نظر هیچ نقطه مشترکی با خواست امروز سوسیال دموکراتها در مورد مالکیت همگانی ابزار کار و وسایل تولید به این منظور که همه بشریت بتواند در وحدتی هماهنگ کار و زندگی کند، ندارد. ما می توانیم دریابیم که پرولتاریای رم نه با کار، بلکه با صدقه ای که دولت بصورت سهمیه یا جیره به آنها می بخشید، زندگی می کردند. بدین ترتیب، خواست مسیحیان در مورد مالکیت جمعی نه به ابزار تولید، بلکه به وسایل مصرف مربوط بود. آنان تقاضا نمی کردند که زمین، کارگاهها و ابزار کار می بایست دارایی جمعی باشد، بلکه فقط می خواستند همه چیز مانند خانه، پوشاک، غذا و ضروری ترین مایحتاج زندگی، میان آنان تقسیم شود. کمونیست های مسیحی توجه بسیار بعمل می آوردند تا پرسشی در مورد

سرچشمه این ثروتها بمیان نیاید. کار تولید همواره بر دوش بردگان بود. مسیحیان تنها آرزو داشتند آنان که صاحب ثروت اند، آئین مسیحیت را با آغوش باز استقبال کنند و ثروتهای خویش را بصورت دارایی جمعی درآورند تا همگان بتوانند از این نعمت‌ها، در برابری و برادری بهره بگیرند.

در واقع از این راه بود که نخستین جوامع مسیحی سازمان یافتند. یکی از معاصران آن زمان نوشت: «این مردمان به ثروت اعتقادی ندارند، بلکه مالکیت جمعی را اندرز می‌دهند و در میان آنان هیچکس بیش از دیگران ندارد. هرکس که بخواهد به جمع آنان بپیوندد، مجبور است مروتش را روی دارایی همگانی آنان بریزد. به این سبب است که در میان آنها نه فقر وجود دارد و نه تجمل - همگان، مانند برادران، همه چیز را در تصاحب دارند. آنان در يك شهر جدا از هم زندگی نمی‌کنند بلکه خانه‌هایی برای همگان دارند. اگر بیگانگان هم کیش بر آنها وارد شوند، دارایی‌شان را با یکدیگر قسمت می‌کنند و میهمانان می‌توانند همانند مال خویش از آن بهره گیرند. آن مردمان، حتی اگر برای یکدیگر ناشناس باشند، از یکدیگر استقبال می‌کنند و روابطشان بسیار دوستانه است. هنگامی که سفر می‌کنند چیزی جز سلاحی برای دفاع در برابر سارقان با خود همراه نمی‌برند. آنان در هر شهر مهمانداری دارند که در میان مسافران لباس و غذا توزیع می‌کند. در میان آنان تجارت وجود ندارد. با اینحال، اگر یکی از اعضاء شیء مورد نیاز فردی را به او پیشکش کند، در عوض اشیاء دیگری دریافت می‌نماید. اما همچنین هرکس می‌تواند آنچه را که نیازمند آنست، درخواست کند، حتی اگر نتواند چیزی در ازای آن بپردازد.»

در کتاب «اعمال رسولان» (بند ۴ آیات ۳۲، ۳۴ و ۳۵) توصیف ذیل را در مورد نخستین جامعه اشتراکی در بیت المقدس می‌خوانیم: «هیچکس آنچه را به او تعلق داشت از آن خود نمی‌دانست؛ همه چیز از آن همه بود. کسانی که زمین و خانه داشتند آنها را می‌فروختند و عایداتش را به پای رسولان

می ریختند. و به هر کس به قدر نیازش داده می شد.»

در ۱۷۸۰، تاریخ نویس آلمانی فوگل تقریباً همین امر را درباره نخستین مسیحیان نوشت: «بر طبق قاعده، هر مسیحی نسبت به دارایی همه اعضاء جماعت حق داشت؛ در صورت تمایل، او می توانست تقاضا کند که اعضاء بروتمد، دارایی خویش را با توجه به نیازهای او، با وی تقسیم کنند. هر مسیحی می توانست ثروت برادرانش را مورد استفاده قرار دهد؛ مسیحیانی که چیزی را صاحب بودند، این حق را نداشتند که از استفاده آن توسط برادران جلوگیری کنند. بدین ترتیب، يك مسیحی که خانه ای نداشت، می توانست از کسی که دو یا سه خانه دارد درخواست کند که او را پناه دهد؛ مالك، تنها خانه خویش را برای خود نگاه می داشت. اما بخاطر اشتراك در بهره گیری از نعمت ها، وسایل خانه باید به کسی داده می شد که چیزی ندارد.»

بول را در صندوقی مشترك قرار می دادند و عضوی از جامعه، بویژه برای این منظور برگزیده می شد که ثروت جمعی را میان همه تقسیم کند. اما این همه جریان نبود. در میان مسیحیان نخستین، کمونیسم تا آنجا رواج داشت که آنان غذایشان را نیز جمعی می خوردند (رجوع کنید به اعمال رسولان). بنابراین زندگی خانوادگی آنها نیز از بین رفته بود؛ همه خانواده های مسیحی شهر، مانند يك خانواده بزرگ واحد، با هم زندگی می کردند.

در پایان، اجازه بدهید اضافه کنم که برخی از روحانیون به سوسیال دموکراتها در این زمینه حمله می کنند که آنان طرفدار اشتراك زنان هستند. بدیهی است که این فقط دروغی بزرگ است که از جهل یا خشم کشیشان سرچشمه می گیرد. سوسیال دموکراتها این موضع را بعنوان انحرافی شرم آور و حیوانی در ازدواج تلقی می کنند. هر چند این عمل در میان مسیحیان اولیه معمول بود.

بدین ترتیب مسیحیان سده‌های اول و دوم، حامیان مشتاق کمونیسم بودند. اما این کمونیسم براساس مصرف محصولات تولید شده قرار داشت و نه بر پایه کار، در اصلاح جامعه، پایان دادن به نابرابری در بین انسانها و برداشتن دیوار میان غنی و فقیر خود را ناتوان نشان داد. چرا که درست مانند گذشته روتنهای مخلوق کار بار دیگر به دست گروه محدودی از مالکان بازگشت، زیرا وسایل تولید (بوژه زمین) بصورت دارایی شخصی باقی ماند، زیرا کار - برای همه جامعه - وسیله بردگان تأمین می‌شد. مردم محروم از وسایل تأمین معاش، تنها خبراتی دریافت می‌کردند که بحساب نیکوکاری ثروتمندان گذاشته می‌شد.

در شرایطی که گروهی اندك (به نسبت توده مردم) منحصراً برای استفاده خویش همه زمین‌های قابل کشت، جنگل‌ها و مرتع‌ها، حیوانات اهلی و تاسیسات مزارع، همه کارگاهها، ابزارها و مواد تولید را در تصاحب دارند، و در شرایطی که دیگران که اکثریت عظیم را تشکیل می‌دهند، هیچ وسیله ضروری تولید را در اختیار ندارند، مسأله برابری میان انسانها، اصلاً نمی‌تواند در میان باشد. در چنین شرایطی جامعه آشکارا به دو طبقه تقسیم می‌شود، ثروتمند و فقیر، آنان که در تحمل بسر می‌برند و آنها که در تنگدستی روزگار می‌گذرانند. تصور کنید برای مثال از مالکان ثروتمند تحت تأثیر آئین مسیحیت خواسته شود همه ثروتی را که بصورت پول، غله، میوه، پوشاک و حیوانات در اختیار دارند، میان مردم تقسیم کنند. نتیجه چه خواهد شد فقر برای چند هفته ناپدید می‌شد و در این مدت مردم قادر بودند خود را تغذیه کنند و بپوشانند. اما کالاهای مصرفی بسرعت تمام می‌شود. پس از مدتی کوتاه، مردم که ثروت‌های توزیع شده را مصرف کرده‌اند، بار دیگر دست‌هایی تهی خواهند داشت. مالکان زمین و ابزار تولید، به سرعت نیروی کار بردگان

می‌توانند بیشتر تولید کنند و بنابراین هیچ چیز تغییر نمی‌کند. این است علت اینکه سوسیال دموکراتها چنین مسایلی را متفاوت از کمونیست‌های مذهبی مورد توجه قرار می‌دهند. آنها می‌گویند: «ما نمی‌خواهیم ثروتمند با فقیر سهم شود؛ ما خواستار صدقه و خیرات نیستیم؛ هیچ‌یک از این دو نمی‌تواند از وجود نابرابری میان انسانها جلوگیری کند. چیزی که ما طلب می‌کنیم بهیچ‌روی سهم شدن فقیر و غنی نیست، بلکه محو کامل تهی‌دست و غنی است.» این امر در شرایطی ممکن است که منبع همه ثروت‌ها زمین، همراه با همه دیگر وسایل تولید و ابزارهای کار، دارایی جمعی زحمتکشان باشد تا خود براساس نیازهایشان برای خویش تولید کنند. مسیحیان نخستین عقیده داشتند که آنان می‌توانند فقر پرولتاریا را با کمک ثروت‌هایی که توسط مالکان هدیه می‌شود، درمان کنند. این همانند آب برداشتن با غربال است! کمونیسم مسیحی نه تنها ناتوان از دگرگونی یا بهبود وضعیت اقتصادی بود، بلکه خود نیز چندان دیر نپایید.

در آغاز، هنگامی که پیروان «منجی» جدید فقط گروه کوچکی را در جامعه روم تشکیل می‌دادند، سهم شدن در ثروت عمومی، تغذیه همگانی و زندگی زیر يك سقف مشترك عملی بود. اما وقتی تعداد مسیحیان در سراسر سرزمین امپراتوری گسترش یافت، این زندگی گروهی پیروان دشوارتر شد. بزودی سنت طعام عمومی در آنجا ناپدید شد و تقسیم کالاها جنبه دیگری بخود گرفت. مسیحیان دیگر همانند يك خانواده زندگی نکردند؛ هرکسی نگاهداری دارایی خویش را برعهده گرفت و دیگر نه تمامی کالاهايشان بلکه، بخش‌های اضافی و زائد را به جمعیت پیشکش کردند؛ هدایای غنی‌ترهای آنان به‌اعضاء عمومی، مشخصه مشارکت در يك زندگی جمعی را از دست داد و بزودی شکل صدقه ساده‌ای بخود گرفت، زیرا مسیحیان دارا دیگر هیچ استفاده‌ای از دارایی عمومی نمی‌کردند و تنها قسمتی از آنچه را داشتند بخدمت دیگران درمی‌آوردند که این مقدار نیز بسته به‌همت عالی صدقه‌دهنده، بیشتر یا کمتر

می‌شد. بدین ترتیب در قلب کمونیسم مسیحی، اختلاف میان دارا و ندار پدیدار شد. تفاوتی قابل مقایسه با آنچه در امپراتوری رم مسلط بود و مسیحیان اولیه در برابرش جنگیده بودند. بزودی، این فقط مسیحیان فقیر - و پرولترها - بودند که در طعام جمعی شرکت می‌کردند؛ ثروتمندان بخشی از دارایی‌شان را پیشکش کرده و خود را کنار کشیده بودند. فقرا با خیراتی که توسط اغنیا بسوی‌شان پرتاب شده بود، زندگی می‌کردند و بار دیگر جامعه بشکل گذشته درآمده بود. مسیحیان هیچ چیز را عوض نکرده بودند.

با وجود این پدران کلیسا برای مدتی طولانی، با کلمات آتشین در برابر این نفوذ نابرابری اجتماعی بدرون جماعت مسیحیت و در جهت تشویق اغنیا به بازگشت به کمونیسم رسولان اولیه، مبارزه کردند.

بدین سان سن بازیل St. Basil، در سده چهارم بعد از میلاد علیه ثروتمندان چنین موعظه می‌کرد:

«ای سیه‌روزگاران، شما چگونه می‌خواهید خود را در برابر عدل الهی تبرئه کنید؟ شما به من می‌گویند، «گناه ما چیست که آنچه را متعلق به ماست نگاه می‌داریم؟» من، از شما می‌پرسم، چگونه شما آنچه را که دارایی خویش می‌نامید، بچنگ آوردید؟ شما مالکان چگونه ثروتمند می‌شوید، جز با تصاحب آنچه به همگان تعلق دارد؟ اگر هرکس فقط آنچه را که واقعاً به آن نیاز دارد، بردارد و باقی را برای دیگران بگذارد، دیگر غنی و فقیر وجود نخواهد داشت.»

قدیس یوحنا خریسوستوم St. John Chrysostom، اسقف قسطنطنیه، (متولد ۳۴۷ در انطاکیه که در ۴۰۷ در تبعید در ارمنستان وفات یافت)، با بیشترین اشتیاق، بازگشت به کمونیسم اولیه رسولان را به مسیحیان موعظه می‌کرد. این واعظ مشهور در خطابه یازدهم درباره «اعمال رسولان» گفت:

«و در میان آنان (رسولان) نیکوکاری عظیمی وجود داشت؛ هیچکس در میان آنان فقیر نبود. هیچکس آنچه را که نزد او بود از آن خویش نمی‌دانست، همه

ثروت‌هایشان، همگانی بود... نیکوکاری عظیمی در میان همه آنان وجود داشت. این نیکوکاری بدین گونه بود که در میانشان فقری نبود، آنان که ثروتی داشتند، تلاش می‌کردند خود را از آن رها سازند. آنان ثروت‌های خویش را به دو قسمت تقسیم نمی‌کردند تا یکی را ببخشند و دیگری را نگاه دارند؛ آنها آنچه داشتند، می‌دادند. بنابراین میانشان نابرابری وجود نداشت؛ همه آنها در نعمت و فراوانی بسیار می‌زیستند. همه چیز با حرمت بسیار انجام می‌شد. آنچه آنان می‌دادند مستقیماً از دست‌دهنده به دست گیرنده داده نمی‌شد؛ پیشکش‌هایشان بدون خودنمایی بود؛ آنان اموالشان را به پای رسولان می‌ریختند و رسولان ناظر و سرپرست آنان می‌شدند و از آن پس آنها را بعنوان اموال اشتراکی و نه مالکیت افراد، مورد استفاده قرار می‌دادند. بدین وسیله آنان هر تلاشی را برای زرق و برق بیهوده از میان می‌بردند. آه! چرا این سنت‌ها نابود شدند؟ غنی و فقیر، ما همه باید از این سنت زاهدانه بهره بگیریم و هر دو از تبعیت از آنان احساس شادی یکسانی داشته باشیم. اغنیا بارها کردن دارایی‌شان تنگدست نخواهند شد و فقیران ثروتمند خواهند شد. اما بگذارید سعی کنیم تصور دقیقی از آنچه باید انجام گیرد، ارائه کنیم....

«حال فرض کنیم - و لازم نیست نه ثروتمندان نه فقیران احساس خطر کنند چرا که این فقط يك فرض است - فرض کنیم ما همه آنچه را که به ما تعلق دارد بفروشیم تا عایدات آن را در يك صندوق مشترك بریزیم. چه مقداری از طلا فراهم خواهد آمد! من نمی‌توانم بدرستی بگویم که چقدر خواهد شد؛ اما اگر همه ما، بدون تمایز میان جنس، ثروت‌هایمان را گرد آوریم، اگر قرار باشد همه مزرعه‌ها، دارایی‌ها و خانه‌هایشان را بفروشند - من از بردگان سخن نمی‌گویم چرا که در «جامعه مسیحیت» برده نبود و هر که به آنجا می‌آمد آزاد می‌شد - شاید، بتوان گفت اگر همه این کار را می‌کردند، ما به صدها هزار، به میلیونها پوند طلا، و به ثروتی عظیم دست می‌یافتیم.

«خوب! شما فکر می‌کنید چند نفر در این شهر زندگی می‌کنند؟ چند نفر

مسیحی؟ آیا شما هم قبول دارید که آنها صدها هزار نفرند؟ بقیه جمعیت از یهودی‌ها و کفار تشکیل شده‌اند. چند تن از ما نباید با یکدیگر متحد شویم؟ حال، اگر شما فقیران را بحساب آورید. چه می‌بینید؟ دست بالا، پنجاه هزار نفر مردم نیازمند. برای تغذیه روزانه آنان به چه چیز نیاز است؟ من برآورد می‌کنم که اگر تهیه و توزیع خوراک بصورت جمعی سازمان داده شود، هزینه سنگینی نخواهد داشت.

شما به احتمال خواهید گفت، «اما وقتی این کالاها به مصرف رسیدند، به ما چه خواهد رسید؟ بعد چه؟ آیا چنین امری هرگز روی خواهد داد؟ آیا برکت خداوند چندین هزار بار بیشتر نخواهد شد؟ آیا بهشتی بر روی زمین نخواهیم ساخت؟ اگر در گذشته این اشتراك دارایی در میان سه تا پنج هزار نفر با ایمان وجود داشته و از چنین نتایج خوبی نیز برخوردار بوده و تنگدستی را در میان آنان ناپود کرده است، در ابعادی به این وسعت چه نتیجه کمتری خواهد داد؟ و در میان خود غیر عیسویان چه کسی در افزایش این خزانه عمومی شتابی بخرج نخواهد داد؟ ثروتی که در مالکیت تعدادی از افراد است بسیار آسان‌تر و سریع‌تر خرج می‌شود؛ تقسیم مالکیت علت فقر است. بگذارید بعنوان مثال خانواری را در نظر بگیریم که از يك مرد، يك زن و ده بچه تشکیل شده است، زن پشم‌ریسی می‌کند و شوهر دستمزد کار خارج را به خانه می‌آورد؛ به من بگوئید در چه صورتی این خانواده هزینه بیشتری خواهد داشت؛ اگر آنها با هم و جمعی زندگی کنند، یا بصورت جدا از هم؛ آشکار است که اگر آنها جدا از هم زندگی کنند. اگر این ده بچه بصورت جدا از هم زندگی کنند، به ده خانه، ده میز، ده خدمتکار و ده پرستار ویژه نیاز دارند. اگر شما بردگان بسیار داشته باشید واقعاً چه کار می‌کنید؟ آیا این درست نیست که بمنظور پائین آوردن هزینه‌ها، آنان را بر سفره‌ای جمعی می‌نشانید؟ پراکندگی علتی بر فقر است؛ هماهنگی و اتحاد خواستها علت ثروت است. در صومعه‌ها، افراد هنوز مانند کلیسای نخستین زندگی می‌کنند. و چه کسی در آنجا از گرسنگی

می‌میرد؟ چه کسی در آنجا به اندازه کافی غذا بدست نیاورده است؟ با اینحال مردم زمانه ما از زندگی جمعی بیش از غرق شدن در دریا وحشت دارند! چرا ما این گونه زندگی را نیازموده‌ایم؟ در این صورت هراس ما کمتر می‌شد. چه کار خوبی می‌بود! اگر تعدادی از مردم با ایمان، که بزحمت تعدادشان به هشت هزار نفر می‌رسید، جرات می‌کردند در برابر تمامی جهان که در آن چیزی جز دشمن نداشتند، تلاش شجاعت‌آمیزی را، بدون هیچ کمکی از خارج، برای زندگی جمعی بخرج دهند، ما امروز چقدر بیش از آن می‌توانستیم انجام دهیم، حال که در سراسر جهان مسیحی هست؟ آیا در آن صورت يك مشرك باقی می‌ماند؟ من عقیده دارم، حتی یکنفر نیز باقی نمی‌ماند. ما آنان را بسوی خود جلب می‌کردیم و آنها را به‌خود می‌گروانیدیم.»

این خطابه‌های پرحرارت قدیس یوحنا خریسوسترم، بیهوده بود. انسانها، دیگر برای ایجاد کمونیسم، تلاش نکردند، نه در قسطنطنیه و نه در هیچ جای دیگر. همزمان با گسترش مسیحیت و هنگامی که این آئین در رم بعد از سده چهارم به مذهب مسلط تبدیل شد، مؤمنان بیش از پیش از سرمشق این رسولان اولیه، دور شدند. حتی در درون خود جماعت مسیحی، نابرابری ثروت در میان مؤمنان، فزونی یافت.

بار دیگر، در سده ششم، گرگوار کبیر گفت: «بهیچ روی کافی نیست که دارایی دیگرانرا بسرقت نبریم؛ اینهم گناه است که ثروتی را که خداوند برای همگان خلق کرده است، برای خود نگاه بداریم. کسی که دارایی‌اش را به دیگران ندهد آدمکش است، قاتل است. هنگامی که او آنچه را که برای فقیران تهیه شده، برای استفاده خویشان نگاه می‌دارد، می‌توان گفت که او همه آنها را که می‌توانستند با این نعمت به حیات خویش ادامه دهند، بهلاکت رسانیده است؛ وقتی ما با کسانی که رنج می‌برند سهم می‌شویم، نه چیزی را که از آن ماست، بلکه آنچه را که متعلق به خود آنان است، به ایشان می‌دهیم. این، ترحم نیست، ادای دین است.

این درخواست‌ها بدون سر باقی ماند. اما بهیچ روی گناه به گردن مسیحیان آن روزگار نیست، چراکه آنان حتی نسبت به گفته‌های پدران کلیسا با سخگوتراز عیسویان امروز هم بودند. این نخستین بار در تاریخ بشریت نبود که نشان داده شد شرایط اقتصادی نیرومندتر از سخنان زیباست.

کمونیسم، این اشتراك مصرف کالا، که مسیحیان اولیه آنرا آشکارا مورد ستایش و تمجید قرار می‌دادند، نمی‌توانست بدون کار جمعی همه افراد به‌روزی زمین، و به‌مثابه دارایی عمومی و نیز در کارگاه‌های همگانی، بوجود آید. در دوره مسیحیان اولیه، انجام کار جمعی (با وسایل جمعی تولید)، غیرممکن بود، چون، همانگونه که قبلاً گفته‌ایم، کار نه بر دوش مردان آزاد، که بر سانه‌های بردگان سنگینی می‌کرد که آنها نیز در حاشیه جامعه می‌زیستند. عیسویت نابرابری میان کار انسانهای مختلف و دارایی آنان را از بین نبرد. و بدین سبب بود که تلاش‌هایش برای سرکوب نابرابری در توزیع اجناس مصرفی تأثیری نبخشید. فریادهای پدران کلیسا در ستایش کمونیسم، بازتابی نداشت، به‌علاوه تداوم این صداها، بزودی کمتر و کمتر شد و سرانجام همه‌شان رو به خاموشی گذاشتند. پدران کلیسا به‌موعظه برای زندگی اشتراکی و تقسیم اموال پایان دادند چراکه رشد جامعه مسیحیت، دگرگونی‌هایی بنیادی در درون خود کلیسا بوجود آورده بود.

۴

در آغاز، هنگامی که تعداد مسیحیان اندک بود، روحانیت به‌مفهوم دقیق کلمه وجود نداشت. افراد با ایمانی که يك اجتماع مذهبی مستقل را تشکیل می‌دادند، در هر شهر گرد هم می‌آمدند. آنان برای رهبری امور الهی و اجرای مراسم مذهبی، یکی از اعضاء را بعنوان مسئول برمی‌گزیدند. هر مسیحی می‌توانست اسقف یا مطران باشد. این منصب‌ها انتخابی، لغو شدنی و

افتخاری بود و هیچ قدرتی جز آنچه جماعت به میل خود به آن تفویض کرده بود، نداشت. به نسبتی که تعداد مومنان افزایش یافت و جماعت‌ها بزرگتر و غنی‌تر شد، اداره امور جماعت و حفظ موقعیت آن، حرفه‌ای شد که به وقت و تمرکز بسیار نیاز داشت. از آنجا که اداره‌کنندگان نمی‌توانستند همزمان با امور حرفه‌ای خصوصی خویش، این وظایف را نیز انجام دهند، این نسبت پدید آمد که از میان اعضاء جماعت، يك روحانی را انتخاب کنند و منحصراً این وظایف را به او واگذار کنند. بنابراین، خدمتگزاران این جماعت، بخاطر اختصاص دادن وقت‌شان، منحصراً به این کار، می‌بایست پولی دریافت کنند. بدین ترتیب درون کلیسا سلك تازه‌ای از کارکنان کلیسا شکل گرفت به نام روحانیون، که خود را از بدنه اصلی مؤمنان جدا کرد. به موازات نابرابری میان غنی و فقیر، نابرابری دیگری میان روحانیت و مردم بوجود آمد. اداره‌کنندگان کلیسا که ابتدا از میان افراد برابر و برای انجام وظیفه‌ای موقت برگزیده می‌شدند، بزودی يك «کاست» را تشکیل دادند که بر مردم حکومت می‌کرد. هر قدر جماعت‌های مسیحی در شهرهای امپراتوری عظیم رم، وسیع‌تر می‌شدند، عیسویان بیشتر توسط دولت آزار و شکنجه می‌شدند و بیشتر به اتحاد برای کسب قدرت، احساس نیاز می‌کردند. لذا این جماعات، که در سراسر سرزمین امپراتوری پراکنده بودند خود را در يك کلیسای واحد سازمان دادند.

این اتحاد از همان هنگام اتحادی از روحانیون بود و نه مردم. از سده چهارم، اداره‌کنندگان کلیساهای جماعات، در شوراها گرد هم آمدند. نخستین شورا در ۳۲۵ در نیکیا Nicaea، تشکیل شد. بدین ترتیب روحانیت بصورت سلکی جدا و برکنار از مردم شکل گرفت. اسقف‌های جماعت نیرومندتر و غنی‌تر رهبری شوراها را بدست گرفتند. بدین سبب است که «اسقف رم» Bishop of Rome بزودی در راس تمامی عیسویت قرار گرفت و پاپ شد. بدین سان ورطه‌ای عمیق روحانیت را، که به سلسله مراتب تقسیم

شده بود، از مردم جدا کرد.

همزمان با این رویداد، روابط اقتصادی میان مردم و روحانیت دستخوش دگرگونی بزرگی شد. پیش از شکل‌گیری این سلك، همه آنچه را که اعضای غنی‌تر کلیسا به‌دارایی عمومی پیشکش می‌کردند، به‌مردمان فقیر تعلق می‌گرفت. بعد از این بخش بزرگی از این اندوخته‌ها، صرف پرداخت به‌روحانیت و اداره کلیسا شد. هنگامی که در سده چهارم، مسیحیت زیر محافظت دولت درآمد و بعنوان مذهب مسلط در رم برسمیت شناخته شد، آزار و شکنجه عیسویان پایان گرفت، و خدمات، دیگر بجای سردابها یا تالارهای محقر، در کلیساها انجام می‌گرفت که بناهایشان روز بروز شکوه بیشتری می‌یافتند. بدین ترتیب، اینگونه هزینه‌ها، اندوخته‌هایی را که برای فقرا اختصاص داشت، کاهش داد. هم از سده پنجم، درآمدهای کلیسا به‌چهار بخش تقسیم می‌شد؛ قسمت اول برای اسقف‌ها، دومین بخش از آن روحانیون پائین رتبه، سهم سوم برای نگاهداری کلیسا و تنها تکه چهارم بود که در میان نیازمندان توزیع می‌شد. بنابراین، همه مردمان فقیر عیسوی سهمی را دریافت می‌کردند که با آنچه فقط به‌اسقف می‌رسید، برابر بود.

به‌مرور زمان این سنت، در مورد دادن سهم از پیش تعیین شده به‌فقرا، از میان رفت. بیش از پیش و هر قدر که اهمیت روحانیت عالی رتبه بیشتر شد، مومنان کنترل بردارایی کلیسا را از دست دادند. اسقف‌ها بنابر میل مبارك خودشان از فقیران دستگیری می‌کردند. مردم از روحانیون خویش صدقه می‌گرفتند، اما کار به‌اینجا خاتمه نمی‌یافت. در آغاز مسیحیت، مومنان هدایایی از سر رضامندی به‌خزانة عمومی تسلیم می‌کردند. به‌مجرد اینکه آئین مسیحیت، مذهب دولتی شد، روحانیت درخواست کرد که فقرائیز باید همانند اغنیاء پیشکش‌هایی تقدیم کنند. از سده ششم، روحانیت، مالیات ویژه عشریه (يك دهم سهم محصول) را وضع کرد که می‌بایست به‌کلیسا پرداخت شود. این مالیات، مردم را همچون باری گران در هم شکست؛ این مالیات، در سده‌های

میان، برای دهقانان ربر فشار نظام سرواز، تازیانه‌ای سهمگین بود. این عشریه بر هر قطعه از زمین و بر هر نروتی وضع شد. اما همواره این سرف‌ها بودند که آنرا با کار خویش می‌پرداختند. بدین ترتیب مردمان تهی‌دست نه تنها یاری و حمایت کلیسا را از دست دادند، بلکه مشاهده کردند که کشیش‌ها با استثمارکنندگان دیگر آنان یعنی شاهزادگان، نجبا و رباخواران متحد شده‌اند. در سده‌های میانه، در حالی که زحمتکشان از طریق سرواز، در تنگدستی فرو رفته بودند، کلیسا غنی‌تر و غنی‌تر می‌شد. در این دوره، در کنار عشریه و مالیات‌های دیگر، کلیسا از بخشش‌ها و میراث زنان و مردان ثروتمند و عیاشی که در آخرین لحظه‌های زندگی می‌خواستند زندگی سراسر گناهشان را تصفیه کنند بهره می‌گرفت.

آنان پولها، خانه‌ها، دهکده‌های کامل با سرف‌ها و اغلب اجاره زمین یا عوارض مرسوم کاری (بیگار) خویش را به کلیسا می‌بخشیدند و انتقال می‌دادند.

کلیسا از این راه ثروت عظیمی به دست آورد. در همین زمان روحانیت دیگر «اداره‌کننده» ثروتی که کلیسا نزدش به امانت سپرده است، نبود. در سده دوازدهم، روحانیت با تنظیم قانونی که گفته می‌شد از کتاب مقدس آمده است آشکارا ادعا کرد که ثروت کلیسا به مومنان تعلق ندارد بلکه دارایی شخصی روحانیت و بالاتر از همه رئیس آن، یعنی پاپ است. بنابراین منصب‌های مدیریت کلیسایی بهترین فرصت‌ها را برای کسب درآمدهای کلان، بدست می‌داد. هر کشیش دارایی کلیسا را همانند ثروت شخصی به مصرف می‌رساند و بخش زیادی از آن را به بستگان، پسران و نوادگان خویش می‌بخشید. بدین وسیله اموال کلیسا چپاول شد و بدست خانواده‌های روحانیون افتاد. به این علت، پاپ‌ها خود را مالکان مسلط ثروت‌های کلیسا خواندند و به منظور حفظ و مصونیت آنها و جلوگیری از پراکندگی میراث‌شان، فرمان پرهیز از ازدواج را مقرر داشتند. فرمان خودداری از ازدواج، در سده یازدهم صادر شد، اما بر اثر

مخالفت روحانیت تا بیش از سده سیزدهم به اجرا درنیامد. بعلاوه، برای جلوگیری از پراکنده شدن ثروت کلیسا، پاپ بونیفاس هشتم، در ۱۲۹۷ به اداره کنندگان کلیساها دستور داد بدون اجازه پاپ، از هبه کردن درآمدهایشان به افراد غیرروحانی خودداری کنند. بدین ترتیب کلیسا ثروت عظیمی را بویژه بصورت زمین‌های قابل کشت، اندوخت و روحانیون کشورهای مسیحی بزرگترین مالکان زمین شدند. این گروه اغلب يك سوم و یا بیشتر از يك سوم همه زمین‌های کشور را داشتند.

دهقانان نه تنها عوارض کاری (بیگاری) می‌پرداختند، بلکه عشریه نیز می‌دادند و این مالیات نه تنها در زمین‌های شاهزادگان و نجبا، بلکه در نواحی بزرگی که آنها مستقیماً برای اسقف‌ها، اسقف‌های اعظم، کشیش‌های بخش و راهبان کار می‌کردند نیز گرفته می‌شد. در میان همه اربابان مقتدر دوران زمین‌داری، کلیسا بعنوان بزرگترین استثمارکننده ظهور کرد. برای مثال در فرانسه، در پایان قرن هیجدهم، قبل از انقلاب کبیر، روحانیت يك پنجم همه این سرزمین را با درآمدی حدود ۱۰۰ میلیون فرانك در سال، در اختیار داشت. عشریه‌هایی که توسط مالکان پرداخت می‌شد به ۲۳ میلیون فرانك می‌رسید این مبلغ برای پرورار کردن ۲۸۰۰ خلیفه و اسقف، ۵۶۰۰ کشیش عالی رتبه و پائین رتبه بخش و معاون کشیش بخش و ۲۴۰۰۰ راهب و ۳۶۰۰۰ راهبه، مورد استفاده قرار می‌گرفت که صومعه‌ها را البریز کرده بودند. این قشون کشیشان از پرداخت مالیات و شرکت در خدمت نظام معاف بود. بهنگام «مصیت» - جنگ، بدی محصول، شیوع بیماری‌ها - کلیسا مالیاتی «داوطلبانه» به خزانه دولت می‌پرداخت که هرگز از ۱۶ میلیون فرانك بیشتر نشد.

بدین ترتیب، روحانیون و نجبا، طبقه حاکمه‌ای را تشکیل دادند که از خون و عرق سرف‌ها می‌زیست. مقام‌های عالی در کلیسا و منصب‌هایی که بیشترین درآمد را داشت، تنها در میان اشراف توزیع می‌شد و دست اشراف باقی

می‌ماند. در نتیجه، در دوره سرواژ، روحانیت، متحد وفادار اشراف بود؛ آنها را حمایت می‌کرد و یاری‌شان می‌داد تا مردم را زیر ستم قرار دهند؛ روحانیون چیزی جز موعظه به‌توده مردم نمی‌دادند، موعظه‌ای که براساس آن مردم می‌بایست فروتن باقی بمانند و خود را تسلیم سرنوشت خویش سازند. هنگامی که پرولتاریای شهری و روستائی در برابرستم و سرواژ بپاخاست، روحانیت را دشمن سبعی، دربرابر خود یافت. این نیز واقعیت دارد که حتی درون خود کلیسا، دو طبقه وجود داشت: روحانیون عالی‌مقام، که همه ثروت را در انحصار خویش داشتند و توده بزرگ کشیش‌های ده که درآمد محقر آنان بیش از ۵۰۰ تا ۲۰۰۰ فرانک در سال نبود. بدین ترتیب، این طبقه محروم از امتیاز در سال ۱۷۸۹، و در جریان انقلاب کبیر، در برابر روحانیون بلندمرتبه سر به‌طغیان برداشت و در مبارزه علیه قدرت اشرافیت دنیوی و کلیسایی، به‌مردم پیوست.

بدین ترتیب روابط میان کلیسا و مردم با گذشت زمان تغییر کرد. مسیحیت به‌مثابه پیام تسلانی برای بی‌پناهان و تهی‌دستان وارد شد و برای مبارزه بانابرابری اجتماعی و تضاد میان غنی و فقیر آئینی به‌مراه آورد؛ این آئین اشتراک ثروتها را تعلیم داد. بزودی این معبد برابری و برادری بصورت منبع نوینی از مخاصمات اجتماعی درآمد. روحانیت بارها کردن مبارزه علیه دارایی فردی که در گذشته توسط رسولان اولیه به‌انجام می‌رسید، به‌فراهم آوردن مال سرگرم شد و خود را با طبقات دارنده که با بهره‌کشی از کار طبقه رنجبر زندگی می‌کردند پیوند داد. در دوران فتودالی کلیسا به‌اشراف، یعنی طبقه حاکمه تعلق داشت و سرسختانه در برابر انقلاب از قدرت آنان دفاع می‌کرد. در پایان سده هیجدهم و آغاز سده نوزدهم، مردم اروپای مرکزی سرواژ را نابود کردند و به‌تسلط اشراف پایان دادند. در آن زمان، کلیسا از نو با طبقات حاکم - بورژوازی صنعتی و تجاری - متحد شد. امروز، اوضاع تغییر کرده است و روحانیت دیگر املاک بزرگ در اختیار ندارد، بلکه صاحب

سرمایه است و مانند سرمایه‌داران دیگر تلاش می‌کند با استثمار توده مردم از راه تجارت و صنعت، آن را بکار بیاندازد.

کلیسای کاتولیک در اتریش، براساس آمار خود، سرمایه‌ای بیش از ۸۱۳ میلیون کرون، ۱۰ دراختیار داشت که ۳۰۰ میلیون آن بصورت املاک و زمین‌های زراعی و ۳۸۷ میلیون بشکل اوراق قرضه بود و بعلاوه این کلیسا ۷۰ میلیون نیز به صاحبان کارخانه‌ها و بازرگانان وام بهره‌دار می‌داد. و بدین صورت بود که کلیسا توانست خود را با دوران جدید سازش دهد و خود را از يك ارباب فتودال به يك سرمایه‌دار صنعتی و بازرگانی بدل سازد. کلیسا مانند گذشته، به همکاری با طبقه‌ای ادامه داد که خود را با استثمار پرولتاریای روستایی، ثروتمند می‌ساخت.

این دگرگونی، در سازمان صومعه‌ها از این هم تکان‌دهنده‌تر است. در برخی کشورها مانند آلمان و روسیه، راهبان صومعه‌های کاتولیک مدت‌ها پیش تعطیل شدند. اما در نقاطی که هنوز وجود دارند، در فرانسه، ایتالیا و اسپانیا، همه مدارک نشان می‌دهند که نقش کلیسا در رژیم سرمایه‌داری چقدر عظیم است. در سده‌های میانه صومعه‌ها، پناهگاه مردم بودند. در این مکان‌ها بود که آنان از ستم اربابها و شاهزادگان، به جستجوی پناهگاه می‌آمدند؛ در آنجا بود که در شرایط فقر شدید، غذا و پناهگاهی می‌یافتند. راهبان از دادن نان و غذا به گرسنگان خودداری نمی‌کردند. فراموش نکنیم بویژه این را که سده‌های میانه، از بازرگانی بصورتی که امروز وجود دارد، خبری نبود. هر مزرعه و هر صومعه، به لطف کار سرف‌ها و پیشه‌وران، برای خود محصول فراوانی تولید می‌کرد. اغلب خواروبار ذخیره راه خروجی پیدا نمی‌کرد. وقتی آنان بیش از نیاز، غله، سبزی و چوب برای مصرف کشیش‌ها و راهب‌ها تولید می‌کردند، محصول اضافی آن ارزشی نداشت. برای چنین محصولی، خریداری وجود نداشت. و همه محصولات را نیز نمی‌توانستند ذخیره کنند. در چنین شرایطی، صومعه‌ها بطور رایگان از فقرانگاهداری می‌کردند و در هر حال به آنان فقط

بخشی از آنچه را که از سرف‌ها بهره گرفته بودند، می‌دادند. (این سنت معمول در این دوره بود و تقریباً هر مزرعه متعلق به اشراف نیز بصورتی مشابه عمل می‌کرد.) درحقیقت صومعه‌ها بطور قابل ملاحظه‌ای از این خیرخواهی بهره می‌گرفتند؛ صومعه‌ها با برخورداری از شهرت بازبودن درهایشان بروی فقرا، هدایا و میراث فراوانی از اغنیا و قدرتمندان دریافت می‌کردند. با ظهور سرمایه‌داری و تولید برای مبادله، هر شیء، قیمتی بدست آورد و قابل مبادله شد. در این زمان صومعه‌ها، خانه‌های اربابان، و دفترهای کلیسا دست از بخشش برداشتند. دیگر مردم در هیچ نقطه‌ای پناهی نیافتند. این یکی از دلایلی است که چرا در آغاز سرمایه‌داری، در سده هیجدهم، هنگامی که کارگران هنوز برای دفاع از منافع خویش سازمان نیافته بودند، چنان فقر وحشتناکی بوجود آمد که بنظر می‌رسید بشریت به روزهای سقوط امپراتوری رم بازگشته است. کلیسای کاتولیک در دورانهای گذشته، با موعظه کمونیسم، برابری و برادری، کمک رسانی به پرولتاریای رم را برعهده گرفت، در حالی که این عمل در دوران سرمایه‌داری، بصورتی کاملاً متفاوت صورت گرفت.

بالاخر از همه، کلیسا در جستجوی آن بود که از فقر مردم بهره بگیرد و نیروی کار ارزان را به کار وادارد. صومعه‌ها، بدون اغراق، جهنم استثمار سرمایه‌داری شدند، و بخصوص بدان سبب که نیروی کار زنان و کودکان را نیز به میدان آوردند. پرونده حقوقی علیه صومعه «چوپان خوب» در فرانسه و در ۱۹۰۳، نمونه بارزی از این سوءاستفاده‌هاست. دختران ۱۰، ۱۲ و ۹ ساله در شرایط ناپسند، بدون استراحت، بکار واداشته می‌شدند سلامت چشم‌ها و دیگر اعضایشان از بین می‌رفت و تغذیه‌شان نادرست بود و تحت انضباط زندان بسر می‌بردند.

در حال حاضر صومعه‌ها تقریباً بطور کامل در فرانسه تعطیل شده‌اند و کلیسا فرصت استثمار مستقیم سرمایه‌داری را از دست داده است. عشریه یعنی تازیانه سرف‌ها، نیز از مدت‌ها پیش معو شده است. این دگرگونی‌ها

روحانیت را بر آن دانسته است تا برای اخاذی پول از طبقه کارگر به روس‌های دیگر، بویژه از طریق آئین‌های عشاء ربانی، ازدواج مراسم تدفین و غسل تعمید روی آورد. و دولت‌ها نیز که از روحانیت حمایت می‌کنند مردم را به پرداخت خراج مجبور می‌کنند. به‌علاوه در همه کشورها جز امریکا و سوئیس که مذهب امری فردی است، کلیسا از دولت مبالغ هنگفتی می‌گیرد که آشکارا از کار طاقت‌فرسای مردم بدست می‌آید. برای مثال، در فرانسه، بودجه روحانیت به ۴۰ میلیون فرانک در سال بالغ می‌شود.^{۱۱}

خلاصه اینکه این نیروی کار میلیون‌ها مردم استثمار شده است که وجود کلیسا و دولت و طبقه سرمایه‌دار را تضمین می‌کند. آمار مربوط به درآمد کلیسا در اتریش از ثروت قابل ملاحظه کلیسا که در گذشته پناهگاه فقیران بود تصویری بدست می‌دهد. پنج سال پیش (یعنی در سال ۱۹۰۰) درآمد کلیسا در این کشور (اتریش)، به ۶۰ میلیون کرون بالغ می‌شد و هزینه‌اش بیش از ۳۵ میلیون کرون نبود. بدین ترتیب، این کلیسا در مدت فقط یک سال، ۲۵ میلیون کرون - به قیمت عرق و خون ریخته شده از کارگران - «کنار می‌گذارد». در اینجا جزئیات بیشتری درباره این مبلغ می‌آید:

سراسقفی وین، با درآمد سالانه ۳۰۰,۰۰۰ کرون و هزینه‌هایی که از نصف این رقم تجاوز نمی‌کند، ۱۵۰,۰۰۰ کرون «پس‌انداز» در سال داشت؛ سرمایه بابت این سراسقفی به ۷ میلیون کرون بالغ می‌شود. سراسقفی پراگ، از درآمدی بیش از نیم میلیون بهره می‌گیرد در حالیکه مجموع هزینه‌هایش به حدود ۳۰۰,۰۰۰ می‌رسد؛ سرمایه این سراسقفی، نزدیک به ۱۱ میلیون کرون است. سراسقفی اولو موک (اولوتز) بیش از نیم میلیون درآمد و حدود ۴۰۰,۰۰۰ هزینه دارد؛ ثروت آن به ۱۴ میلیون بالغ می‌شود. روحانیون پائین رتبه‌تر که اغلب از فقر دفاع می‌کنند نیز کمتر از اینها توده مردم را مورد بهره‌کشی قرار نمی‌دهند. مجموع درآمدهای سالانه کشیش‌های بخش اتریش به بیش از ۳۵ میلیون کرون می‌رسد. در حالیکه هزینه‌های آنان فقط ۲۱

میلیون کرون است و در نتیجه «پس انداز» سالانه کشیشان بخش به ۱۴ میلیون کرون بالغ می گردد. دارایی کشیشان شهرستان بر روی هم ۴۵۰ میلیون است. سرانجام صومعه ها در پنج سال قبل، با حذف همه هزینه ها ۵ میلیون «درآمد خالص» در سال داشتند. این ثروتها همه ساله افزایش می یافت، در حالی که تهی دستی رنجبران استثمار شده توسط سرمایه داری و دولت نیز به موازات آن سال به سال بیشتر می شد. در کشور ما و هر نقطه دیگر نیز اوضاع درست مانند اتریش است.

۵

پس از این مرور کوتاه بر تاریخ کلیسا، دیگر نمی توانیم از حمایت روحانیت از دولت تزاری و سرمایه داران در برابر کارگران انقلابی که برای آینده بهتر و بمنظور مبارزه به پا خاسته اند، در شگفت باشیم. کارگرانی که دارای آگاهی طبقاتی هستند و حزب سوسیال دموکرات را تشکیل داده اند، برای تحقق بخشیدن به اندیشه برابری اجتماعی و برادری در میان انسان ها، مبارزه می کنند، یعنی هدفی که در گذشته به کلیسای مسیحیت تعلق داشت. با وجود این، برابری نمی تواند در جامعه ای بر مبنای بردگی و یا در اجتماعی بر اساس سرواز از قوه به فعل درآید: در دوران حاضر، یعنی در نظام سرمایه داری صنعتی است که امکان تحقق این مفهوم بوجود می آید. آنچه را که رسولان مسیحی نتوانستند با سخنرانی های پرشور خویش در برابر خودپرستی اغنیا به انجام برسانند، پرولتاریای نوین، کارگران آگاه از موقعیت طبقاتی خویش، با غلبه بر قدرت سیاسی در همه کشورها، با جدا کردن همه کارخانه ها، زمین ها و کلیه ابزار تولید از سرمایه داران و تبدیل آنها به ثروت جمعی کارگران می تواند در آینده نزدیک به انجام برساند. کمونیسمی که سوسیال دموکراتها در نظر دارند، در تقسیم ثروت تولید شده وسیله بردگان

وسرف‌ها میان گدایان و ثروتمندان و تن‌پروران، خلاصه نمی‌شود، بلکه از کار متحد همگانی و برخورداری شرافتمندانه از ثمرات اینکار بوجود می‌آید. سوسیالیسم از هدایای سخاوتمندانه اغنیا به فقرا تشکیل نمی‌شود بلکه از امحاء کامل نفس تفاوت میان تهی‌دست و ثروتمند و با وادار کردن همگان به یکسان به کار با توجه به ظرفیت آنان، و یا محو استثمار انسان از انسان پدید می‌آید.

برای ایجاد نظم سوسیالیستی، کارگران خود را درحزب سوسیال - دموکرات که این هدف را دنبال می‌کند سازمان می‌دهند. و بدین سبب است که سوسیال دموکراسی و جنبش کارگران با کینهٔ سبعانه طبقات دارنده که بر دوش کارگران زندگی می‌کنند، روبرو می‌شود.

ثروتهای عظیمی که کلیسا بدون هیچ زحمتی از جانب خود، انباشته است، از استثمار و فقر زحمتکشانش پدید آمده است. ثروت سراسقف‌ها، اسقف‌ها، کلیساهای شهرستان و بخش، دارایی کارخانه‌داران و بازرگانان و مالکان زمین‌ها، به قیمت فشار غیرانسانی بر کارگران شهر و روستا بدست آمده است. تنها سرچشمه بخشش‌ها و میراث‌هایی که اربابان بسیار ثروتمند برای کلیسا فراهم می‌سازند در کجاست؟ این منشاء آشکارا نیروی کار دستها و عرق بازوهای اغنیا نیست، بلکه حاصل استثمار کارگرانی است که برای آنان زحمت می‌کشند؛ سرف‌های دیروز و کارگران مزدور امروز. بعلاوه آنچه امروز دولت‌ها به کشتیشان تخصیص می‌دهند از خزانهٔ دولت می‌آید که بخش بزرگی از آن از مالیات‌هایی است که از توده‌های مردم بیرون کشیده می‌شود. روحانیت کمتر از طبقه سرمایه‌دار بر دوش مردم زندگی نمی‌کند و از خواری، جهل و استیصال مردم بهره می‌گیرد. روحانیون و سرمایه‌داران انگل، از طبقه کارگر سازمان یافته و آگاه به حقوق خویش که برای کسب آزادی‌هایش مبارزه می‌کند، تنفر دارند. زیرا محو سوء حکومت سرمایه‌داری و ایجاد برابری میان انسان‌ها، ضربهٔ مرگباری بویژه بر روحانیونی است که فقط

به‌تجسست استعمار و ایجاد فقر بدسیات خویش ادامه می‌دهند، اما بالاتر از همه، هدف سوسیالیسم تضمین سعادت واقعی و استوار در اینجا و در روی همین زمین، و دادن بیشترین آموزش ممکن به مردم و دادن مقام نخست در جامعه به آنها است. برآستی چنین سعادت در اینجا و بر روی زمین است که خدمتگزاران کلیسا مانند طاعون از آن وحشت دارند.

سرمایه‌داران با ضربه‌های چکش بدن‌های مردم را، در زنجیرهای فقر و بردگی شکل داده‌اند. به موازات این، روحانیون، به سرمایه‌داری کمک کرده و در خدمت به نیازهای آنان، ذهن مردم را به زنجیر می‌کشند و آنها را در جهل کامل نگاه می‌دارند، چرا که بخوبی می‌دانند آموزش به قدرت آنان پایان می‌دهد، روحانیت آموزش‌های اولیه مسیحیت را که هدفش تأمین سعادت فردستان در این دنیا است، قلب می‌کند و امروز تلاش می‌کند زحمتکشان را تشویق و متقاعد کند که رنج و ذلتی را که تحمل می‌کنند، نه از يك ساخت اجتماعی معیوب بلکه از آسمان و از خواست «مشیت الهی» ناشی می‌شود. بدین ترتیب، کلیسا، نیرو، امید و میل به آینده بهتر را در وجود کارگران نابود می‌کند و ایمان و احترام به خویشتن را در آنان از بین می‌برد. کشیشان امروز، با آموزش‌های دروغین مسمومشان، جهل و تنگدستی مردمان را ابقاء می‌کنند. در اینجا چند سند غیر قابل انکار وجود دارد:

در کشورهایی که روحانیون کاتولیک از نفوذ زیادی بر اذهان مردم برخوردارند، مانند اسپانیا و ایتالیا، مردم در جهل کامل نگاه داشته می‌شوند. در آنجا می‌خوارگی و جنایت پیداد می‌کند. بگذارید برای مثال دو ایالت آلمان، یعنی پاداریا و ساکسونی را با یکدیگر مقایسه کنیم. باواریا يك ایالت کشاورزی است که اکثر جمعیت آن زیر نفوذ روحانیون کاتولیک قرار دارند. ساکسونی يك ایالت صنعتی است که در آنجا سوسیال دموکرات‌ها نقش عمده‌ای در زندگی کارگران ایفا می‌کنند. در آنجا سوسیال دموکرات‌ها، تقریباً در همه حوزه‌ها به پیروزی رسیده‌اند، و این دلیلی است بر این امر که چرا

بورژوازی تنفر خود را به این ایالت سوسیال دموکرات «سرخ» نشان می‌دهد. و ما چه می‌بینیم؟ آمار رسمی نشان می‌دهد که میزان ارتکاب جرم در باواریای فوق‌العاده کاتولیک نسبتاً بسیار بیشتر از «ساکسونی سرخ» است. ما می‌بینیم که در ۱۸۹۸، در میان هر یکصد هزار نفر سکنه، جرایم در دو ایالت مذکور توربعی بشرح زیر دارد:

نوع جرم	باواریا	ساکسونی
سرقت با خشونت	۲۰۴	۱۸۵
حمله و ضرب	۲۹۶	۷۲
شهادت دروغ	۴	۱

وضعیت مشابهی را می‌توان بطور کلی در مقایسه آمار جرایم، در شهر زیر سلطه کشیشان پوسن و شهر برلین که نفوذ سوسیال دموکرات‌ها در آنجا بیشتر است، مشاهده کرد. در مدت یک سال ما می‌بینیم که در ازاء هر ۱۰۰ هزار نفر جمعیت در پوسن، ۲۳۲ فقره حمله و ضرب صورت گرفته، در صورتی که در برلین تنها ۱۷۲ مورد دیده شده است. در رم شهر پاپ، تنها در یک ماه از سال ۱۸۶۹ (دو سال قبل از پایان قدرت دنیوی پاپ‌ها)، ۲۷۹ نفر به جرم قتل، ۷۲۸ نفر به جرم حمله و ضرب جرح، ۲۹۷ نفر به جرم سرقت و ۲۱ نفر به جرم آتش‌سوزی عمدی محکوم شدند. این‌هانتایج تسلط کلیسا بر مردم فقرزده است.

این بدان مفهوم نیست که روحانیت بطور مستقیم مردم را به ارتکاب جرم تحریک می‌کند، بلکه کاملاً برعکس، کشیشان در موعظه‌هایشان اغلب سرقت، اخاذی و میخوارگی را محکوم می‌کنند. ولی انسان‌ها ابداً بدین سبب دست به‌دزدی، اخاذی یا شرابخواری نمی‌زنند که دوست دارند چنین کنند یا براین اعمال اصرار می‌ورزند. این فقر و جهل است که علت‌های این کج‌روی‌هاست. بنابراین، کسی که جهل و تهی‌دستی مردم را زنده نگاه دارد، کسی که اراده و نیروی آنان را برای رهایی از این وضعیت نابود سازد، کسی

که همه گونه مانعی در راه آنانی که سعی می کنند پرولتاریا را آموزش دهند، ایجاد کند، درست مثل يك شريك جرم، مسئول همه این جنایات است. در مناطق معدنی بلژيك كاتوليك نیز تا چندی قبل وضع اینچنین بود، سوسیال دموکرات ها رهسپار آنجا شدند. دعوت پرشور آنان از کارگران سیه روز و به تباهی کشیده شده در سراسر کشور طنین انداخت: «کارگر، بپاخیز! دست به سرقت مبر، مستی نکن، سرخویش را از ناامیدی به زیر میفکن! بخوان، خود را آموزش بده! به برادران هم طبقات در سازمان پیوند، در برابر استثمارکنندگانی که با تو بدرفتاری می کنند به مبارزه برخیز! تو از تنگدستی نجات خواهی یافت، تو انسان خواهی شد!»

بدین ترتیب سوسیال دموکرات ها، همه جا مردم را به قیام وامی دارند و به آنان که امید از کف داده اند، نیرو می بخشند، و ضعیفان را بسوی سازمانی قدرتمند حرکت می دهند. آنان چشمهای جاهلان را باز می کنند و راه برابری و آزادی و عشق به همسایگان را به آنها نشان می دهند.

از سوی دیگر، خدمتگزاران کلیسا برای مردم تنها کلام یاس و تحقیر می آورند. و اگر امروز مسیح بر زین ظاهر می شد، به یقین باید گفت که بر کشیشان، اسقف ها و سراسقف ها که از اغنیا دفاع و با استثمار بیچارگان زندگی می کنند، حمله می برد، همانگونه که او (در گذشته) به بازرگانانی که وی از معبد بیرونشان کرد تا حضور نانجیب آنان خانه خدا را آلوده نسازد، یورش برد.

بدین علت است که مبارزه بسیار سختی میان روحانیت حامی زورگویی با سوسیال دموکرات ها یعنی سخنگویان آزادی، در گرفته است. آیا این جنگ را نباید با مبارزه تاریکی شب و آفتاب طالع، مقایسه کرد؟ از آنجا که کشیشان نمی توانند بیاری آگاهی، یا حقیقت، با سوسیالیسم مبارزه کنند، به غشونت و شرارت متوسل می شوند. افسون یهودانی آنان کسانی را که آگاهی طبقاتی را برمی انگیزند، مورد افترا قرار می دهد. آنها با دروغ و اتهام تلاش می کنند همه

کسانی را که زندگی‌شان را به‌خاطر آرمان کارگران رها می‌کنند بدنام کنند. این خدمتگزاران و ستایشگران «گوساله‌طلایی» حیات دولت تراری را مورد حمایت و تشویق قرار می‌دهند و تاج و تخب این آخرین مستبدی که همانند نرون به‌مردم ستم می‌کند، پشتیبانی می‌کنند.

اما بیهوده در این پیرامون می‌جوخید خادمان منحنط مسیحیت که خدمتگزار نرون شده‌اید. بیهوده می‌کوشید به‌قائلان ما و کسندگان ما یاری دهید. بیهوده استثمارکنندگان پرولتاریا را زیر علامت صلیب، حمایت می‌کنید. سم‌کاری‌ها بیرحمی‌ها و تهمت‌های شما در دورانهای گذشته نتوانست از پیروزی اندیشه مسیحیت جلوگیری کند، اندیشه‌ای که شما آن را به‌مای «گوساله طلایی» قربانی کردید؛ امروز هم تلاشهای شما مانعی در برابر آمدن سوسیالیسم بوجود نخواهد آورد. امروز شماستید که با دروغ‌ها و آموزش‌هایتان مسرکید، و مانیم که برای تهی‌دستان، برای استثمارشدگان پیام برادری و برابری می‌آوریم. مانیم که بسوی فتح جهان پیش می‌رویم، همانگونه که درگذشته کسی جهان را فتح کرد که اعلام داشت گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر از وارد شدن نرومنند به‌قلمرو بهشت است.

۶

چند کلام در آخر

کلیسا، برای مبارزه با سوسیال دموکراسی، دو وسیله در دست دارد. در جایی که مانند کشور ما (لهستان) جنبش طبقه کارگر شروع به‌شناساندن خود کرده است و طبقات دارنده هنوز امیدوارند که آنرا نابود کنند، روحانیت با موعظه‌های تهدیدآمیز، تهمت زدن به‌کارگران و محکوم کردن «آزمندی» آنان، علیه سوسیالیست‌ها مبارزه می‌کند. اما در کشورهایی که آزادی‌های سیاسی بدست آمده حزب کارگران نیرومند است، مانند آلمان، فرانسه و

هلند، روحانیت در جستجوی وسایل دیگری است. در این کشورها، روحانیت مقصود واقعی‌اش را پنهان می‌کند و دیگر نه مانند يك دشمن آشکار، بلکه همچون دوستی مصنوعی، با کارگران روبرو می‌شود.

بدین ترتیب کشیشانی را می‌بینید که کارگران را سازمان می‌دهند و اتحادیه‌های کارگری «مسیحی» بوجود می‌آورند. آنها از این راه سعی دارند ماهی را با تور خویش بگیرند، کارگران را به‌درون این اتحادیه‌های تقلبی بدام بیاندازند. جایی که آنان تحقیر را می‌آموزند، برخلاف سازمان سوسیال دموکراسی که مبارزه و دفاع در برابر بدرفتاری را مورد توجه قرار می‌دهد.

وفتی سرانجام دولت تزاری زیر فشارهای پرولتاریای انقلابی لهستان و روسیه سقوط کند، و زمانی که آزادی سیاسی در کشور ما بوجود آید، خواهیم دید که همین سراسقف وابسته به‌یاب و همین اداره‌کنندگان کلیسا که امروز در برابر مبارزان به‌غرش درآمده‌اند، ناگهان سازمان‌دادن کارگران را بصورت اتحادیه‌های «مسیحی» و «ملی» شروع می‌کنند تا آنان را از مسیرشان منحرف سازند. ما هم‌اکنون در آغاز این فعالیت زیرزمینی با عنوان «دموکراسی ملی» هستیم که همکاری آینده با کشیشان را تضمین می‌کند و امروز آنان را یاری می‌دهد تا سوسیال دموکرات‌ها را بباد تهمت بگیرند.

بنابراین کارگران باید از این خطر آگاه باشند - تا آنکه بخود اجازه ندهند در فردای انقلاب، مجذوب کلمات شیرین آنهایی شوند که امروز از بلندی منبر، جرات می‌کنند از دولت تزاری که کارگران را می‌کشد، و از دستگاه سرکوبگر سرمایه، که علت اصلی تنگدستی پرولتاریا است، دفاع کنند.

برای کارگران ضرورت دارد که به‌منظور دفاع از خود در برابر مخالفت روحانیت در زمان حاضر و در طی انقلاب و در برابر دوستی دروغین فردای آنان و بعد از انقلاب، خود را در حزب سوسیال دموکرات سازمان دهند.

و این پاسخی است به‌تمامی حمله‌های روحانیت: سوسیال دموکراسی بهیچ طریق با عقاید مذهبی مبارزه نمی‌کند. بعکس، خواهان آزادی کامل

وجدان برای هر فرد و گسترده‌ترین مدارای ممکن برای ایمان و عقیده‌ایست. اما از لحظه‌ای که کشیشان منبر را بعنوان وسیله‌ای برای مبارزه سیاسی علیه طبقات زحمتکش بکار گیرند، کارگران باید در برابر دشمنان حقوق و آزادی‌شان به‌نبرد برخیزند چرا که مدافع استثمارکنندگان و کسی که به‌طولانی شدن رژیم فلاکت‌آور حاضر یاری می‌رساند، دشمن خونین پرولتاریاست، خواه در خرقه کشیش و خواه در لباس پلیس.

یادداشت‌ها

۱- مسیحیان ارتدکسی که رهبری باب را برسمیت می‌شناسند.

۲- مرتس دهم: لوقای هیجدهم: متی نوزدهم.

۳- متی بیست و پنجم.

۴- «راسکیل نیکی» (انشاییون) هم نامیده می‌شوند، يك فرقه مذهبی روسی بودند که تجدیدنظر درمتون کتاب مقدس و اصلاح مناجات نامه‌ها توسط پدر نیکون در ۱۶۵۴ را مقایر ایمان حقیقی تلقی می‌کردند.

۵- رجوع کنید به سفر خروج، بند سی و دوم، آیات ۱-۸.

۶- «Proles» واژه لاتین، به معنی بچه‌ها و فرزندان است. بنابراین پرولترها آن طبقه از شهروندان را تشکیل می‌دادند که صاحب چیزی جز بازوها و فرزندان خویش نبودند. کمونیست جرنال، شماره ۱، سپتامبر ۱۸۴۷ (لندن).

«پرولتاریای رم به هزینه جامعه‌زندگی می‌کرد، درحالی که جامعه نوین به هزینه پرولتاریا به حیات خویش ادامه می‌دهد.» کارل مارکس، به نقل از سی‌موندی در هیجدهم برومر، همچنین به انگلس: اصول کمونیسم (سئوال دو) مراجعه کنید.

۷- رجوع کنید به تروتولین (حدود ۲۳۰-۱۶۰ میلادی): «ما، در دارایی خانواده خویش برادریم. از نظر بیشتر شما برادری به آن منحصر است. بنابراین، ما که در ذهن و روح متحد هستیم، از دارایی مشترك نباید تردید کنیم. درنظر ما، همه چیز بطور اشتراکی از آن همه است، جز همسران، تنها در این مورد است که ما از دیگر اعضاء خود جدا می‌شویم، تنها در این مورد است که دیگران (کافران یونانی و رومی)، به آن عمل می‌کنند. حواریون اتابه ۱:۳۹.

۹- با وجود این، همانطور که در رساله پولس رسول و در اعمال رسولان آمده است، کشیشان محلی، بطور قطع (مایلم اصطلاح عامیانه آنرا بکار گیرم بگویم) «با کینه‌توزی» زیر تسلط بودند. با اینحال هر طور که انتخاب می‌شدند، و این به احتمال بسیار با نامگذاری خردمندان محلی صورت میگرفت، بوسیله پولس و برنابای رسول، منصوب می‌شدند. از نظر اسناد احکام ۶ و رساله‌های راهنمای کشیشان و پیشوایان مذهبی، من مانند هارنوک فکر می‌کنم که ما نمی‌توانیم بطور معقولانه تردید کنیم که این انتصاب با دست به دعا برداشتن صورت می‌گرفت. و بعنوان «آئین مقدس» درجه‌بندی می‌شد. آنان که در زمان حیات پولس رسول منصوب می‌شدند، بطور قطع از بالا نظارت می‌شدند.» (Gore, Dr. Streeter and the Primitive Church, PP. 12-13)

۱۰- در ۱۹۰۰، يك كرون حدود يك فرانك يا ۱۰ شیلینگ ارزش داشت.

۱۱- نباید فراموش کرد که این جزوه در ۱۹۰۵ نوشته شده است. از آن پس فرانسه بوخ کلیسا را دور انداخته است و دولت دیگر کشیشان را منصوب نمی‌کند، جز در بخشهای رن علیا و رن سفلا و موزل یعنی جایی که فرانسه جمهوری به دلایلی ناشناخته، سنت‌های آلمان امپراتوری و امپراتوری دوم فرانسه را دنبال می‌کند.

انتشارات
نويد